

مردم ناصره عیسی را رد می‌کنند

¹ پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند.² چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می‌گردد؟³ مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهوذا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی‌باشند؟ و از او لغزش خوردند.⁴ عیسی ایشان را گفت: نبی بی‌حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود.⁵ و در آنجا هیچ معجزه‌ای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد.⁶ و از بی‌ایمانی ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم می‌داد.

مأموریت دوازده رسل

⁷ پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن آنها جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد،⁸ و ایشان را قدغن فرمود که جز عصا فقط، هیچ چیز برندارید، نه توشه دان و نه پول در کمربند خود،⁹ بلکه موزه‌ای در پا کنید و دو قبا در بر نکنید.¹⁰ و بدیشان گفت: در هر جا داخل خانه‌ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید.¹¹ و هر جا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بی فشانید تا بر آنها شهادتی گردد. به شما می‌گویم: حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهلتر خواهد بود.¹² پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند،¹³ و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.

درگذشتن یحیی تعمیددهنده

¹⁴ و هیروдіس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که: یحیی تعمیددهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می‌آید.¹⁵ اما بعضی گفتند که: الیاس است، و بعضی گفتند که: نبیی است یا چون یکی از انبیا.¹⁶ اما

هیروдіس چون شنید گفت: این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.

¹⁷ زیرا که هیروдіس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیروдіا، زن برادر او فیلیپس که او را در نکاح خویش آورده بود.¹⁸ از آن جهت که یحیی به هیروдіس گفته بود: نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست.¹⁹ پس هیروдіا از او کینه داشته، می‌خواست او را به قتل رساند اما نمی‌توانست،²⁰ زیرا که هیروдіس از یحیی می‌ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدس می‌دانست و رعایتش می‌نمود و هرگاه از او می‌شنید بسیار به عمل می‌آورد و به خوشی سخن او را اصفا می‌نمود.²¹ اما چون هنگام فرصت رسید که هیروдіس در روز میلاد خود امرای خود و سرتیپان و رؤسای جلیل را ضیافت نمود،²² و دختر هیروдіا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیروдіس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت: آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.²³ و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتی نصف مُلک مرا به تو عطا کنم.²⁴ او بیرون رفته، به مادر خود گفت: چه بطلبم؟ گفت: سر یحیی تعمیددهنده را.²⁵ در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت: می‌خواهم که الآن سر یحیی تعمیددهنده را در طبقی به من عنایت فرمایی.²⁶ پادشاه به شدت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید.²⁷ بی‌درنگ پادشاه جلادی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد.²⁸ و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد.²⁹ چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.

غذا دادن عیسی به پنج هزار مرد

³⁰ و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند.³¹ بدیشان گفت: شما به خلوت، به جای ویران بیایید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکردند.³² پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند.³³ و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را

شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سو شتافتند و از ایشان سبقت جست، نزد وی جمع شدند.³⁴ عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترجم فرمود زیرا که چون گوسفندان بیشبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت.³⁵ و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده.³⁶ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخرند که هیچ خوراکی ندارند.³⁷ در جواب ایشان گفت: شما ایشان را غذا دهید! وی را گفتند: مگر رفته، دویست دینار نان بخریم تا اینها را طعام دهیم؟³⁸ بدیشان گفت: چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید! پس دریافت کرده، گفتند: پنج نان و دو ماهی.³⁹ آنگاه ایشان را فرمود که همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.⁴⁰ پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند.⁴¹ و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود.⁴² پس جمیعاً خورده، سیر شدند.⁴³ و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند.⁴⁴ و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.

رفتن عیسی در روی آب

⁴⁵ فی‌الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی

سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید.⁴⁶ و چون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد.⁴⁷ و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود.⁴⁸ و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان می وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد.⁴⁹ اما چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصوّر نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند،⁵⁰ زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی‌درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!⁵¹ و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بی‌نهایت در خود متحیر و متعجب شدند،⁵² زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.⁵³ پس از دریا گذشته، به سرزمین جَنیسارت آمده، لنگر انداختند.

⁵⁴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند،⁵⁵ و در همه آن نواحی بشتاب می‌گشتند و بیماران را بر تختها نهاده، هر جا که می‌شنیدند که او در آنجا است، می‌آوردند.⁵⁶ و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می‌رفت، مریضان را بر راه‌ها می‌گذارند و از او خواهش می‌نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس می‌کرد شفا می‌یافت.